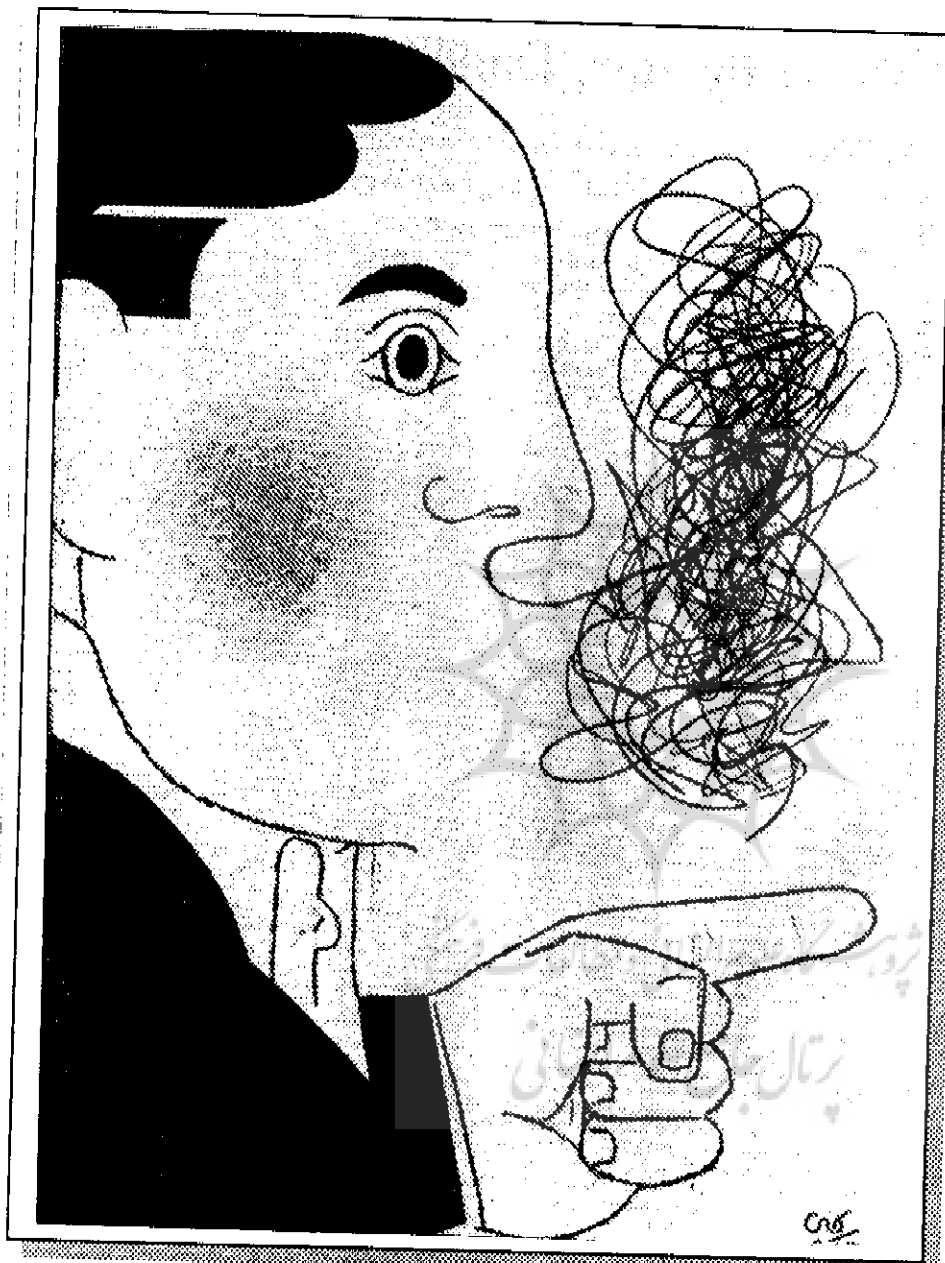


# ترجمه است، یا فاتحه خواندن به زبان و فرهنگ ایرانی؟!

نوشته دکتر انور خامه‌ای



به تازگی هفته کتاب و نمایشگاهی برای کتاب‌های ویژه کودکان همراه با تبلیغات گسترده‌ای برگزار شد. افزون بر این، همه ساله نمایشگاه مفصلی برای کتاب در تهران برپا می‌گردد و با کوس و کرنا درباره آن تبلیغ می‌شود. صدا و سیما مردم را به دیدن آن و خریدن کتاب تشویق می‌کند و آمار شگفت‌انگیزی درباره بازدیدکنندگان و شمار کتاب‌های به فروش رفته در روزنامه‌ها و مجلات چاپ می‌شود. اینها همه نشانه ارزش و اهمیتی است که به کتاب و کتابخوانی می‌دهیم. به راستی فعالیت چشمگیری در زمینه نشر کتاب صورت می‌گیرد که شاید در مقام سنجش با کشورهای متمدن غربی نمود کافی نداشته باشد. ولی در مقایسه با وضع کتاب در گذشته نه چندان دور این کشور، پیشرفت مهمی محسوب می‌شود.

متأسفانه باید اعتراف کرد این پیشرفت بیشتر در زمینه کمی بوده است تا در جهت کیفی. اگرچه تعداد کتاب‌های منتشر شده افزایش مناسبی را نشان می‌دهد، اما محتوای این کتاب‌ها نه تنها متناسب با پیشرفت سطح فرهنگ و دانش در جهان نیست، حتی با بالا رفتن سطح آموزش و آگاهی در کشور خودمان نیز همخوانی ندارد. در این گفتار کونا می‌کوشیم نگاهی به کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر منتشر شده است بیفکنیم و بعضی از نواقصی را که در این زمینه وجود دارد نشان دهیم و بعضی پیشنهادهایی که به نظرمان می‌رسد بیان کنیم. شاید کمکی به رفع این نواقص باشد.

کتاب‌های منتشر شده را کلاً به دو بخش می‌توان تقسیم کرد: تألیف‌ها و ترجمه‌ها. با دریغ و افسوس باید گفت که حجم ترجمه‌ها بسیار افزون‌تر از تألیف‌ها است. اگر در زمینه علم و فن، ما نیاز به ترجمه کتاب‌های کشورهای صنعتی پیش‌افتاده داشته باشیم، مسلماً در قلمرو ادبیات، هنر، خیاطی، آشپزی، باغبانی،

روحیات و سنت‌های ما وفق می‌دهد و مفید تواند بود. مثلاً کتابی مانند «لولیتا» اثر نابوکوف که در کشورهای غربی با استقبال بی‌نظیری مواجه شد نمی‌تواند برای خوانندگان ما به ویژه جوانان مفید باشد تا چه رسد به داستان‌های پیش پا افتاده اروپایی و آمریکایی!

متأسفانه بسیاری از ناشران و اکثر ترجمه‌کنندگان کنونی ما کمتر به محتوای

ترتیبات ساختمانی، و به ویژه آنچه مربوط به تاریخ، تمدن و فرهنگ کشور خودمان است نیاز چندانی نداریم. با توجه به کمبود تولید کاغذ و امکانات چاپ در کشورمان، باید کوشید تا تنها کتاب‌ها و آثار پرارزش ادبی مانند برندگان جایزه نوبل و جوایز ادبی معروف دیگر را ترجمه کنیم. آن هم نه همه این‌گونه آثار و کتاب‌های پرفروش دنیایی را، بلکه فقط آنهایی را که با

این گونه کتاب‌ها توجه می‌کنند تا به شرایط دیگر مانند آسانی ترجمه، چشمگیر بودن عنوان آن، شهرت نویسنده و امثال آن، داستان‌هایی مانند «پاراداینها» و آثار دیگر میشل زواگو یا «سه تفنگدار» و «کنت مونت کریستو» اگر صدسال پیش می‌توانست در کشور ما محلی از اعراب داشته و برای آشنا ساختن مردم با سبک داستان نویسی جدید مفید باشد، امروز که ما خود داستان‌نویسان ارجمندی در سطح جهانی داریم، مسلماً بی‌فایده است و جز تلف کردن کاغذ و مخارج چاپ سودی ندارد.

اگر بپذیریم که تنها فایده ترجمه و نشر آثار ادبی بیگانه (رمان، داستان کوتاه، شعر و نمایشنامه) برای ما مایه آشنایی و بی‌بردن به سبک‌های نوین خلاقیت ادبی و طرافت‌های هنری نو در بیان مسایل عمیق انسانی است. آنگاه درخواهیم یافت که بخش عظیمی از کتاب‌های ادبی ترجمه شده را باید جزء ضایعات به شمار آورد. ضایعه، هم از نظر نیروی انسانی که صرف برگرداندن و چاپ و انتشار آنها شده، هم از جهت کالاها و سرمایه‌هایی که مصروف تولید آنها شده، و هم از لحاظ وقت و نیرویی که خوانندگان برای خواندن آنها تلف می‌کنند! بخش مهمی از داستان‌های پلیسی، جنایی و تاریخی ترجمه شده از زبان‌های بیگانه از این دست است. برای یک خواننده ایرانی چه سودی دارد که بداند مافیای ایتالیا یا کشورهای دیگر چه شگردهایی برای دزدی بانک‌ها، ربودن فرزندان ثروتمندان، گروگان‌گیری و فرار از تعقیب و مجازات بکار می‌برند؟! این‌گونه کتاب‌ها به ویژه برای نوجوانان زبان‌بخش است و موجب بدآموزی و احياناً انحراف و گمراهی آنها می‌شود! بیشتر داستان‌های تخیلی (فیکشن) نیز دست کمی از داستان‌های پلیسی ندارد و به درد آماده ساختن نوجوانان آمریکایی، ژاپنی و غیره برای حمله و تجاوز به ملل دیگر و ایجاد فجایعی مانند ویتنام، کوزوو و چین می‌خورد. جوان ایرانی نیازی به خواندن داستان‌هایی نظیر «پلیس آهنی»، «گودزیلا» و... ندارد. دورانی که خوانندگان از مطالعه داستان‌های آموزنده ژول ورن مانند «دور دنیا در ۸۰ روز» و «مسافرت به ماه» بهره علمی می‌بردند گذشته است! داستان‌های دیگر بیگانه نیز اگر ارزش‌های ویژه‌ای که گفتیم نداشته باشند، ترجمه آنها بی‌فایده و موجب

## وقتی مترجمی حلب، موصل و قونیه را آلیو، موسول و کونیا ترجمه می‌کند، تکلیف آن ترجمه معلوم است، اما تکلیف خواننده‌ای که این قبیل آثار را می‌خواند با آینده تاریخ و فرهنگ کشورش نامعلوم است.

اتلاف است. چه سودی برای یک ایرانی دارد که بداند یک آمریکایی چقدر به سگ خود علاقه دارد، از چه نوع خودرویی خوشش می‌آید، چند هزار دلار روی فلان اسب شرط‌بندی می‌کند، یا رفتارش با زن و فرزندانش چگونه است؟ باز هم تکرار می‌کنم شاهدکارهایی که ارزش ویژه‌ای دارند، حسابشان جدا است.

### خوش‌شانس‌ها و بدشانس‌ها!

یک بیماری عمده‌ای که در مورد ترجمه کتاب‌های بیگانه وجود دارد نوبرستی است، به این معنا که هر کتابی که از لحاظ دنیایی نوتر است بهتر و باارزش‌تر و لذا ترجمه و انتشارش نیز مفیدتر و ضروری‌تر است. این بیماری باعث می‌شود ناشایسته‌ترین کتاب‌ها ترجمه و منتشر شود و مورد تبلیغ فراوان قرار گیرد. در حالی که

بسیاری کتاب‌های باارزش در بوته فراموشی افتاده‌اند. چند سال پیش دوست فرهیخته‌ای داستانی را که از «کارلوس کاستاندا» ترجمه کرده بود به عنوان هدیه به من داد. پرسیدم چرا این کتاب را برای ترجمه برگزیدی، مگر کتاب مفیدتری قحط بود؟ گفت: «اتفاقاً این‌گونه کتاب‌ها در غرب خیلی مورد استقبال قرار گرفته‌اند!» گفتم: «تصور می‌کنی هر کتابی که در غرب فروش خوبی داشته باشد برای ما هم خوب و سودمند است؟!» این تصور که هر کتابی در اروپا و آمریکا پرفروش بود، یا حتی مورد توجه مطبوعات و مردم قرار گرفت برای ما هم بهترین و مفیدترین کتاب است موجب شده است که هر ساله بسیاری از داستان‌های بی‌ارزش یا کم‌ارزش از زبان‌های بیگانه ترجمه و منتشر می‌شود. در حالی که هنوز خیلی از آثار جاودانی ادبیات غربی در کشور ما ناشناخته‌اند یا دست کم ترجمه خوبی از آنها منتشر نشده است! آیا دوره کامل آثار شکسپیر ترجمه شده است؟ آیا تمام کتاب‌ها و نمایشنامه‌های کوتاه و سبک به فارسی برگردانده شده‌اند؟ چندتا از آثار توماس مان، بایرون یا ژول دومن را به فارسی ترجمه کرده‌اند؟ از آثار فلورنسیا استراچینی «مادام بواری» آیا ترجمه دیگری سراغ دارید؟

عرب‌ها ضرب‌المثلی دارند که می‌گوید «ان الاماکن اقبال و ادبار» یعنی «محل‌ها، خوش‌شانس و بدشانس دارند». این مثل درباره نویسندگان بزرگ نیز صدق می‌کند. دست کم از نظر ترجمه آثارشان به زبان فارسی، بعضی نسبتاً شناخته شده‌اند و بیشتر آثارشان به فارسی ترجمه شده است، در حالی که بعضی دیگر که کم‌ارزش‌تر از آنها نبوده‌اند تقریباً به دست فراموشی سپرده شده‌اند! مثلاً در میان نویسندگان فرانسوی بالزاک، آنتول فرانس و مالرو نسبتاً خوش‌شانس بوده‌اند چون بیشتر آثارشان (اما نه تمامشان) ترجمه شده‌اند. اما آندره مورو، ژول دومن و حتی فرانسو اموریاک چندان اقبالی نداشته‌اند! در میان داستان‌نویسان روس داستایوفسکی، گورکی و تسولوخوف را می‌توان خوش‌شانس شمرد در حالی که پوشکین، لرمونتوف و سه ویریه سیالتیکف شجدرین شانس زیادی نداشته‌اند. در مورد فرانتس کافکا یا اینکه هواداران زیادی دارد و به جز خوش‌شانس‌ها می‌توان به حساب آورد

چون شش اثرش ترجمه شده است. معهدا خانم سیمین دانشور معتقد است در مورد او کوتاهی شده است (۱) آنچه مسلم است اینکه صدها شاهکار از نویسندگانی که معروفیت جهانی داشته‌اند هنوز به زبان ما برگردانده نشده است. آن وقت روزی نیست که داستان بی‌ارزشی از نویسنده گمنامی به عنوان اینکه نوآور است، یا در غرب مورد استقبال قرار گرفته است ترجمه و منتشر نشود!!

اما درد اصلی ترجمه در کشور ما اینها نیست. اینها کمبودهایی است که امیدواریم به تدریج برطرف شود. درد اصلی این است که بیشتر ترجمه‌ها اصلاً ترجمه نیست. یک ترجمه واقعی و شایسته این نام، باید با حفظ اصالت متن اصلی، آن را به فارسی سلیس و روان یعنی به آسانی و قابل فهم به خواننده ارائه دهد. یک چنین ترجمه‌ای مستلزم آن است که اولاً مترجم بر زبان بیگانه‌ای که متن کتاب است تسلط کامل داشته باشد، یعنی به اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها و ریزه‌کاری‌های آن زبان آشنا باشد. ثانیاً به زبان فارسی یعنی دستور زبان، ریشه‌یابی واژه‌ها، اصطلاحات ادبی و گاهی عامیانه مسلط باشد. ثالثاً با فرهنگ و ادبیات ما یعنی تاریخ سیاسی و ادبی و هنری ایران آشنا باشد. والا هرکس که توانست یک متن انگلیسی، فرانسه، روسی و... را بخواند و معنی آن را بفهمد بی‌آنکه دارای چنین شرایطی باشد، نمی‌تواند ترجمه شایسته‌ای انجام دهد و نباید دست به چنین کاری بزند. متأسفانه باید اعتراف کرد که بسیاری از کسانی که در سال‌های اخیر دست به ترجمه زده‌اند نه تنها حائز شرایط پیش‌گفته نیستند بلکه به هیچ روی شایستگی ترجمه کردن را نداشته‌اند. همین‌جا و پیش از آنکه به نقد چند نمونه از ترجمه‌های فعلی بپردازیم لازم است بگوییم کشور ما، همیشه مترجمان بسیار شایسته‌ای داشته و دارد و ترجمه‌هایی کرده‌اند و می‌کنند که به راستی نمونه‌های برجسته و درخشان ادبی است. از ترجمه‌های تاریخ طبری و کلیله و دمنه و امثال آن که خود از شاهکارهای زبان فارسی‌اند سخنی نمی‌گویم، از ترجمه زیبای «الف لیله و لیله» یعنی «هزار و یک شب» نیز که به تصدیق تمام ادبا ارزش آن بارها از متن اصلی عربی بیشتر است، در می‌گذرم. به همین بسنده می‌کنم که در قرن حاضر مترجمان برجسته‌ای همچون ذکاءالملک فروغی، ملک‌الشعراء بهار، ابوالقاسم

پاینده، و زنده‌یادان نصرالله فلسفی، احمد آرام، کریم کشاورز، محمد قاضی و عبدالله توکل، و دوستان گرامیم آقایان دکتر ابراهیم یونسی، دکتر

## شمار ترجمه‌های نادرست و مترجمان بی‌صلاحیت (روزبه، روز، روبه، فزونی است و چنین می‌نماید که هر کس مختصری از یک زبان بیگانه آموخت، کتابی را برمی‌دارد و به فارسی برمی‌گرداند)

هوشنگ مهدوی، دکتر عنایت‌الله رضا، نجف دریابندری، دکتر مهدی پرهام، رضا سیدحسینی و خانم سیمین دانشور و عده‌ای دیگر که ذکر نامشان موجب اطاله کلام خواهند شد، داشته‌ایم و داریم که ترجمه‌های ارزنده‌ای ارائه کرده‌اند و خواهد کرد. متأسفانه شمار ترجمه‌های نادرست و مترجمان بی‌صلاحیت روز به روز روبه فزونی است و چنین می‌نماید که هر کس مختصری از یک زبان بیگانه آموخت و به فرهنگ آن زبان دست‌رسی داشت کتابی را بر می‌دارد و به فارسی بر می‌گرداند. اما چه برگردانی و چه فارسی، خدا می‌داند! در زیر چند نمونه از ترجمه‌هایی را که در این اواخر مطالعه کرده‌ام به نقد می‌کشم تا نگویند سخن به گزاف گفته‌ام. در یکی از این ترجمه‌ها از زبان انگلیسی

می‌خوانیم: «من با هون سائروس وایکوف، ملاقات کردم.» در حاشیه این نام به لاتین نوشته شده و بعد از هون (Hon.) نقطه گذاشته‌اند که نشان می‌دهد مخفف Honorable یعنی عالیجناب است. ترجمه درست «من با عالیجناب سائروس وایکف ملاقات کردم» بوده است، ولی به علت بی‌اطلاعی مترجم «هون» مثل «جون» یا «بوب» بخشی از اسم آن عالیجناب شده است! (۲) در جای دیگری از این «ترجمه» آمده است «از یک هفته قبل منتظر یک بعدازظهر قشنگ بادخیز بودیم و این همان است.» (۳) به جای «این همان است» باید «اینک آمده است» یا «اینک فرا رسیده است» می‌نوشت.

در کتاب دیگری از این دست می‌خوانیم «گوند... بانوی جوان متأهلی بود که فقط بیست و یک سال داشت» به فارسی سلیس می‌توان چنین نوشت: «گوند... با آنکه فقط بیست و یک سال داشت شوهر کرده بود» (۴) در جای دیگری از این کتاب به جای «آن روز صبح» آمده است «در این صبح» که ترجمه تحت‌اللفظی از انگلیسی است. (۵)

در ترجمه دیگری در آغاز کتاب می‌خوانیم: «سوربه... در راستای سکوی آلبو قطاری ایستاده بود.» (۶) چند صفحه بعد نوشته است: «خیلی کم خوابیده بود نه در ترن کرکوک نه در استراحت‌گاه موسول» (۷) باز چند صفحه بعد می‌خوانیم: «آن شب حدود ساعت یازده و نیم به کونیا رسیدند.» (۸)

اگر مترجم مختصر اطلاعاتی از جغرافیای منطقه یا از تاریخ کشورمان داشت به آسانی درمی‌یافت که اسامی مزبور حلب، موصل و قونیه است. این شهرها گرچه امروز بیرون از ایران قرار دارند، ولی آنقدر در تاریخ سیاسی و ادبی و فرهنگی کشورمان نقش داشته‌اند که با آن پیوندی ناگسستی دارند. کسی که قونیه را نشناسد مولانا جلال‌الدین نویسنده مثنوی معنوی و دیوان شمس را نمی‌شناسد. چنین شخصی صلاحیت ترجمه به فارسی را ندارد.

### هدیان‌های یک بیمار روانی، یا ترجمه؟

با همه اینها این‌گونه کتاب‌ها با وجود داشتن غلط‌های متعدد، در مجموع فهم‌پذیرند و خواننده در فهم موضوع گرفتار مشکلی نمی‌شود. اما بعضی ترجمه‌هایی که منتشر شده‌اند چنان

ناسامان و بریتانند که خواننده را گرفتار سرکجه می‌کنند و فهم جملات آنها به رمل و اصطراب نیاز دارد. ما فقط یک نمونه از این‌گونه ترجمه‌ها را برگزیده‌ایم و تنها چند جمله از بخش‌های مختلف این کتاب را به نظران می‌رسانیم. چون اگر بخواهیم تمام غلط‌ها و نقص‌های آن را شرح دهیم کتابی چند برابر حجم خود آن خواهد شد. این را هم بیفزاییم که موضوع کتاب خاطرات یکی از سیاستمداران مهم اروپایی در زمان انقلاب اسلامی ایران است و حاوی مطالبی است که برای تاریخ کشور ما اهمیت و سندیت دارد.

فصل اول کتاب با جمله زیر آغاز می‌شود: «من با رونالد ریگان کمی پس از انتخاب او به ریاست جمهوری و حتی پیش از به دست گرفتن زمام امور، در پایان سال ۱۹۸۰ در کالیفرنیا - جایی که وی خود را برای پذیرفتن پست رییس جمهوری آماده می‌کرد - ملاقات کردم.» (۹) صاف و صریح بگوییم که این جمله فارسی سلیس نیست. در زبان فارسی جمله‌ها عموماً کوتاه و سر راست‌اند و جای فعل، فاعل، مفعول‌های بی‌واسطه و با واسطه، و قیدها و حروف اضافه همه مشخص است. گذاشتن جمله یا جملاتی در شکم جمله دیگر با زبان فارسی سازش ندارد. سنگین‌ترین و در عین حال زیباترین نثرهای ادبی ایران را بردارید، مقدمه گلستان سعدی، منشآت قائم‌مقام فراهانی و مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری را بخوانید. جمله‌هاشان همه مشخص و متمایز و مانند دانه‌های تسبیح یا گردن‌بندی از مروارید به دنبال هم می‌آیند. در زبان‌های اروپایی، برعکس، قرار دادن جملات در شکم هم بسیار معمول است. در این‌گونه موارد جاره‌ای نیست جز اینکه جمله بیگانه را تجزیه کنیم و به صورت دو یا چند جمله به دنبال هم بیاوریم. مثلاً جمله مذکور را به شکل زیر می‌توان تجزیه کرد: «من با رونالد ریگان در پایان سال ۱۹۸۰ در کالیفرنیا ملاقات کردم. این ملاقات کمی پس از انتخابش به ریاست جمهوری و پیش از به دست گرفتن زمام امور روی داد. در آن زمان او خود را برای پذیرفتن مقام رییس جمهوری آماده می‌کرد.» بدین سان یک جمله پیچیده و تو در تو اروپایی شکل فارسی به خود می‌گیرد. اکنون به دومین جمله ترجمه توجه کنید که بلافاصله پس از جمله اول آمده است: «چون فقط آمریکایی‌ها هستند که می‌توانند اغراق کنند، چندین دوست و مشاور به رییس جمهور

انتخابی گفته بودند که اگر فقط یک اروپایی باشد که شما باید پیش از پذیرفتن زمام امور او را ببینید، تنها کنت دومارانش است.» (۱۰) کاملاً معلوم است که مترجم کلمه بر کلمه جمله‌بندی انگلیسی را به فارسی برگردانده و توجهی به جمله‌بندی فارسی نداشته است. بگذریم از اینکه «رییس جمهور انتخابی» درست نیست و «رییس جمهور منتخب» یا «انتخاب شده» باید باشد، واژه «تنها» در آخر جمله زیادی است چون پیش از آن واژه «فقط» آمده است. خلاصه اگر بخواهیم این جمله را به فارسی روان برگردانیم باید به کلی ساختمان انگلیسی آن را در هم بریزیم و محتوای آن را به صورت چند جمله فارسی به دنبال هم بیاوریم. اکنون جمله‌های دیگری از این ترجمه را عیناً می‌آورم و فهم معنی آنها را به خوانندگان وا می‌گذارم: «ما - رهبران قوی‌ترین سازمان‌های جاسوسی دنیا - یک باشگاه انتخاب شده و کوچک هستیم و چون پیوندهای دوستی و شرافت دوجانبه بین خود برقرار کرده‌ایم، وقتی کارت‌های شناسایی خود را کنار می‌گذاریم، باز هم این قدرت تمام نمی‌شود. برای نمونه یک بار یکی از اعضای باشگاه در یک زندگی طولانی تشنه دانستن برای فهم حوادث می‌شود؛ یکی هم به ناچار معنای رضایت از دانستن را در می‌یابد.» (۱۱)

اعتراف می‌کنم که هرچه فکر کردم و مخیله‌ام را به کار انداختم نتوانستم مفهوم این جمله‌ها را دریابم!! در اینکه رهبران قوی‌ترین سازمان‌های جاسوسی دنیا با هم رابطه دارند و «یک باشگاه انتخاب شده»‌ای هستند نسکی نیست. بر منکرش لعنت! معنی «دوستی و شرافت دوجانبه بین آنها» را هم به خوبی می‌دانیم که خنجر از پشت به یکدیگر زدن است. اما نفهمیدم که «کنار گذاشتن کارت‌های شناسایی خودشان» یعنی جهانی کردن جاسوسی در جهان تک‌قطبی و تشکیل «جامعه جهانی» جاسوسی با «تمام شدن قدرت» آنها چه رابطه‌ای دارد!!

در این کتاب به دنبال جمله مزبور آمده است: «در عوض ما می‌توانیم برای مشورت افرادی را بیابیم که از این قدرت یعنی «عقل» استفاده می‌کنند؛ عقلی که در بحران‌ها و مبارزات بی‌شمار برای برقراری امنیت و بهبود اوضاع جهانی آزاد به دست آمده است. با این وجود قدرت عقل در بیشتر اوقات زندگی با چیز دیگری همچون پیمانی قوی - که می‌تواند

نوعی سکوت باشد - تخفیف یافته است. سکوتی به عمق و اهمیت یک سوگند خونین که رییس قبیله‌ای یاد کرده باشد.» (۱۲) این جملات که بلافاصله پس از جملات پیشین آمده است. به راستی گیج‌کننده و نامفهوم است. چرا سازمان‌های جاسوسی با کنار گذاشتن شناسنامه‌هاشان و یکی ساختن هویتشان «قدرتشان» کم خواهد شد؟! چرا «قدرت» یعنی «عقل»؟! معمولاً قدرت و عقل را از هم جدا و گاهی میان هم می‌توانند در نتیجه «بحرانها و مبارزات...» تجربه و اعتدال به دست می‌آید. نه «عقل». آن هم به معنای قدرت جاسوسی و آماده ساختن دولت‌ها برای حمله و تجاوز!! «بهبود اوضاع جهانی آزاد» نیاز به حسن نیت و خیرخواهی دولت‌های قوی نسبت به ملت‌های ضعیف و حق تعیین سرنوشت آنها دارد نه «قدرت جاسوسی» و نه «عقلی» که در راه افزایش چنین قدرتی به کار می‌رود! آن «چیز دیگر» که «قدرت عقل» را «تخفیف می‌دهد» چیست؟ و چگونه «سکوت» می‌تواند از قدرت عقل در جاسوسی بکاهد؟! و این سکوت چه ربطی با «سوگند خونین رییس قبیله» دارد؟! به راستی این جملات سرگججه‌آور است و به هذیان‌های یک بیمار روانی بیشتر شباهت دارد تا راهنمایی‌های یک رییس سازمان جاسوسی دولتی بزرگ مانند فرانسه! چون احتمال اینکه کنت دومارانش چنین جملات بی‌سر و تهی به هم یافته باشد بسیار ضعیف است. منطق به ما می‌گوید باید گناه از مترجم باشد که چون نتوانسته است معنی متن را درست بفهمد ترجمه نحت‌اللفظی کرده و این دسته کل را به آب داده است! مناسفانه من متن اصلی را در دسترس ندارم تا بتوانم راهکسای این معما باشم.

در جای دیگری از این کتاب آمده است که «در طی دوران خلافت هنگامی که ترکیه بزرگ در مرکز استانبول بر بیشتر مسلمانان دنیا حکومت می‌کرد، گروهی به نام «حشیشیم» وجود داشتند که قاتلانی مزدور و عضو فرقه اسماعیلیه بودند.» (۱۳) در این جمله چند اشتباه ترجمه‌ای وجود دارد و درباره کل مطلب هم حرف و ایراد هست. اولاً استانبول فارسی نیست و واژه‌ای بیگانه است. فارسی آن اسلامبول است. ثانیاً «ترکیه بزرگ» بی‌معنی است. چون یک کشور نمی‌تواند بر ملت‌ها حکومت کند بلکه می‌تواند آنها را در برگیرد یا شامل آنها باشد. حکومت کردن کار یک سلطان



یا یک دولت است. به احتمال قوی این کلمه. ترک بزرگ Grand Turque بوده که در زبان فرانسه به جای سلطان عثمانی به کار می‌برند و مترجم چون از آن آگاه نبوده مرتکب اشتباه شده است. ثالثاً فداییان اسماعیلی هیچ‌گاه «قاتلانی مزبور» نبودند، بلکه جان بر کفانی مؤمن بودند. ظاهراً این هم یک اشتباه مترجم است. اما از اینها که بگذریم اصل موضوع یک غلط فاحش تاریخی است. چون پیدایس اسماعیلیه و پیکار آنها علیه خلفای عباسی و ایرانی دست‌نشانده آنها حدود دو قرن پیش از تشکیل دولت عثمانی و تسلط آنها بر قسمت اعظم دنیای اسلام بوده است. این اشتباه البته مربوط به نویسنده کتاب است، اما مترجم ایرانی باید آن را در حاشیه تذکر می‌داد و اصلاح می‌کرد.

در جایی از این کتاب می‌خوانیم: «ناگهان خود را در مرکز جبهه رویارویی نظامی با کشورهای که روی خط مرکزی زمین قرار دارند یافتیم.» (۱۴) می‌توان پرسید که «خط مرکزی زمین» کجاست؟ اگر منظور خط استوا است چرا اصطلاح درست را به کار نبرده‌اند؟

اگر آن‌گونه که ادامه مطلب نشان می‌دهد در آنجا نبوده بلکه در شمال آفریقا بوده است ترجمه حتماً درست نیست و به گونه دیگری باید باشد!

کمی بعد از آن می‌خوانیم: «به درون سالتی غار مانند وارد شدم جایی که یک اجاق چوبی در شومینه با سر و صدا می‌سوخت.» (۱۵)

معلوم نیست «اجاق چوبی» چه جور موجودی است! معمولاً اجاق جایی است که چوب را در آن می‌سوزانند و شومینه خود نوعی اجاق بزرگ دارای دودکش است. ظاهراً در اینجا نیز مترجم دچار لغزش شده است.

افزون بر اینها ترجمه‌های تحت‌اللفظی مانند «از روی صندلی به هوا پرید» (۱۶) به جای «تند برخاست»، یا «خود را به یک فیلم جیمزباند میهمان می‌کردم» (۱۷) به جای «ولخرجی می‌کردم و به تماشای یک فیلم جیمزباند می‌رفتم» و نیز واژه‌های بیگانه مانند «پازل»، «مرسک» و غیره در سراسر کتاب فراوان به چشم می‌خورد.

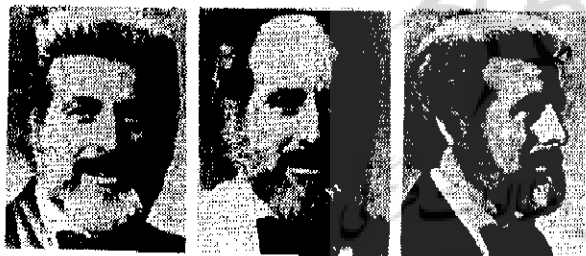
باری این وضع ترجمه‌های ماس. درباره

تالیفات در گفتار دیگری سخن خواهم گفت.

بی‌نوست‌ها:

- ۱- سیمین دانشور: «شناخت و تحسین هنر» ص ۷۲۲
- پاورقی
- ۲- جین ویستر: «دشمن عزیز» ص ۵۲
- ۳- همان ص ۲۲۴
- ۴- آگاناکریستی: «حیات خفته» ص ۴
- ۵- همان ص ۱۳
- ۶- آگاناکریستی: «قتل در قطار سریع‌السیر شرق» ص ۷
- ۷- همان ص ۱۰
- ۸- همان ص ۱۶
- ۹- کنت دومارانش: «جنگ جهانی چهارم» ص ۹
- ۱۰- همان جا
- ۱۱- همان ص ۱۸ و ۱۹
- ۱۲- همان ص ۱۹
- ۱۳- همان ص ۴۰
- ۱۴- همان ص ۷۰
- ۱۵- همان ص ۷۴
- ۱۶- همان جا
- ۱۷- همان ص ۱۵۷

### قصر مو، اولین مؤسسه ترمیم مو در ایران و خاورمیانه



## به مدیریت: وارطان

توصیه قصر مو به مراجعین محترم:  
قبل از مراجعه حتماً نوع ترمیم را مقایسه کنید. بعد انتخاب

### « ضمناً دارای انواع مدل‌های کلاه کیس »

برای کسب اطلاعات و مشاوره از ساعت ۹ صبح الی ۱۳ و ۳ تا ۶ بعدازظهر مراجعه فرمائید.

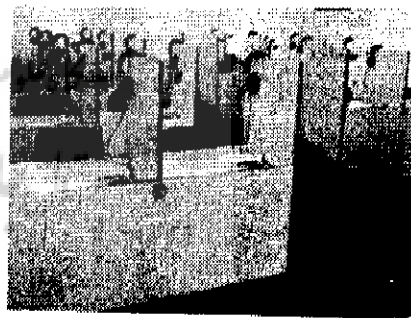
آدرس: بلوار کشاورز، خیابان فلسطین شمالی

ساختمان ۵۵، طبقه سوم

تلفن: ۸۹۰۶۹۱۷ - ۸۹۰۴۱۳۶

## شرکت کتاب و نوار زبان سرا

نماینده رسمی و انحصاری دانشگاه آکسفورد OUP  
و برگزارکننده آزمونهای اتاق بازرگانی LCCI با دیپلم  
رسمی از انگلستان



مرکز فروش کتاب نوار و فیلم های آموزشی زبان

در تهران و شهرستانها

مرکز توزیع عمده محصولات فرهنگی به فروشگاههای عرضه محصولات فرهنگی با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازنده لابراتوارهای زبان برای مراکز دانشگاهی و آموزشی با تجربه چندساله.



نشانی: تهران، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان وصال شیرازی

شماره ۲۷ تلفن: ۷۴۷۷۷۱۶، فاکس: ۷۴۷۷۱۵۶